**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هشتم\_14 مهر 1399**

**[تبیین نظر مختار در حکومت]**

**[تعریف مختار از حکومت]**

نظریاتی که در باب تفسیر حکومت و انواع و اقسام آن در نظر علماء علم اصول مطرح شد، تاحدی که مقدور بود بیان شد، البته تحقیقات بسیار است، منتهی نقل و شرح و بسط انها در متن درس دیگر بیش از این لزومی ندارد. خود شما می توانید مراجعه بفرمایید، اما آنچه به نظر قاصر حقیر می رسد در تبیین حکومت این است: حکومت یعنی، یک دلیل ناظر به دلیل دیگر باشد، نَظَرَ تبیینٍ و تفسیرٍ، قصداً او قهراً، و سواءٌ کانَ الحاکمُ لفظاً کما هو الغالبُ، او دلیلاً لبیاً، این تعریف ماست از حکومت.

در این تعریف نکاتی است که اشاره می کنم و بعدا هم توضیح مفصل ترش را امروز و فردا ان شاء الله خواهم داد. حکومت را ما از جنس نظارت یک دلیل بر دلیل دیگر می دانیم، و نظارت را هم نظارت تبیینیه و یا تفسیریه می دانیم، حالا چه فرقی است بین تبیین و تفسیر، خواهم گفت. چه این نظارت، نظارت قصدیه باشد، چه این نظارت نظارت قهریه باشد، چه آن دلیل ناظر حاکم، دلیل لفظی باشد، یا دلیل لبی باشد.

این اجمال تفسیر ما از حکومت.

**[حکومت قصدیه و حکومت قهریه]**

چنانکه مشاهده کردید قبلا هم از سید یزدی نور الله مضجعه نقل کردیم، نظارت احد الدلیلین بر دلیل دیگر گاهی با قصد مقنن و گوینده همراه است که اسم این را می گذاریم نظارت قصدیه و بعد هم حکومت قصدیه. گاهی نظارت یک دلیل و حکومت آن بر دلیل دیگر همراه با قصد گوینده در تفسیر و تبیین لزوما نیست، بلکه این خوانندۀ این قوانین است که از کنار هم قرار دادن این دو قانون نحوه نظارتی را برای یکی بر دیگری مشاهده می کند، این می شود نظارت قهریه.

توضیح بیشتر مطلب این است که الان در قوانین موضوعۀ عرفی هم قصه از همین قرار است، مثال مولا و عبد معروف قدماء را هم بخواهید بزنید، اوامر مولی برای عبد از همین قبیل است که به سه دسته تقسیم می شود که منتهی ما گفته بودیم که مثال را به قانون بزنید از مولی و عبد ارجح است.

حال گاهی مولی به عبد می گوید برو از بازار نان بخر. بعد در دستور بعد می گوید هر وقت مهمان امد در منزل ما به آن سلام کن. خب این دو قانون، هر کدام در جای خودش محفوظ، ربطی هم به دیگری ندارد، نظارت و حکومتی وجود ندارد. در قوانین موضوعۀ عرفیه هم همین است یک قانون می گوید مالیات بده و یک قانون می گوید خروج از کشور بدون گذرنامه ممنوع است.

دوم گاهی در همین محدودهای عرفی دو دستور بدون این که گوینده قصد تفسیر داشته باشد، قصد نظارت داشته باشد، اتوماتیک یک دستور ناظر بر دستور دیگر خواهد بود. لازم نیست بگوید اعنی، ای. وقتی ما این را در کنار ان قرار می دهیم، نظارت هست. که حالا مثال برایش خواهم زد.

ما به نوع سومی هم می رسیم که حکومت قصدیه است.

**[حکومت قهریۀ محضه؛ حکومت قهریۀ ایجادیه]**

حالا حکومت قهریه را نظارت قهریه را ما با اجازۀ شما علماء اعلام به دو قسم تقسیم می کنیم:

1. حکومت قهریۀ محضه
2. حکومت قهریۀ ایجادیه

حال بگویید این ها یعنی چه؟ ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین. توضیح می دهم

حکومت قهریه محضه مثل حکومت اصل جاری در شک سببی نسبت به اصل جاری در شک مسببی. یک آبی است و یک پیراهنی. پیراهنی را می خواهید تطهیر کنید و سابقۀ نجاست دارد، در یک آبی که سابقۀ طهارت دارد، شک می کنیم این آب پاک یا نجس. استصحاب می کنید بقاء طهارت را. شک می کنید این لباس نجس بوده است یا نه سابقا نجس بوده است الان هم نجس است اما می گویند استحاب جاری در ناحیۀ ثوب محکوم استحاب جاری در آب است. و تا استصحاب طهارت آب باقی است، نوبت به استصحاب نجاست ثوب نمی رسد. این را می گویید شک سببی و مسببی. اگر این آب قطعا پاک بود، ثوب نجس را به آن میزدید و تطهیر می کردید حق داشتید سراغ استصحاب بقاء نجاست پیراهن بروید؟ نه. چون این اب قطعا پاک است. اب که پاک است و منم درست تطهیر کردم پس دیگر اب پاک است قطعا، دیگر استصحاب بقاء نجاست جا ندارد.

هاتف غیب از عالم غیب که این اب پاک است شما دیگر جا برای استصحاب بقاء نجاست ثوب نداشتید. حال هاتف غیب چی در بحث ما گفت؟ استصحاب بقاء طهارت آب. چون استصحاب حجت است، استصحاب بقاء طهارت آب معارض با استصحاب بقاء نجاست ثوب نیست بلکه برآن حکومت دارد. تعارضی مستقر بین استصحابین نیست اگر چه یک استصحاب نتیجه اش طهارت ثوب و استصحاب دیگر طهارت آب، اما تعارض مستقری ندارند.

استصحاب بقاء طهارت آب هاتف غیبی است که می گوید هر گونه تردیدی را عملا از خود دور کن اگر چه عملا هنوز تردید در ذهنت هست اما به این تردید بهایی نده، استصحاب کن، بقا طهارت اب را. آب که پاک شو و تو هم لباس را در ان درست تطهیر کردی دیگرجای استصحاب بقاء طهارت ثوب هم نیست. ببینید استصحاب بقاء طهارت آب اتوماتیکیاً یک نحوه نظارت کرد بر استصحاب بقاء نجاست ثوب لذا می گویید اصل جاری در شک سببی **مقدَّمٌ علی الأصلِ المسببی حاکم**، نحوه تقدمش هم حکومت است. ما اسم این نوع حکومت را می گذاریم حکومت قهریۀ محضه. چرا می گوییم محضه؟ در برابر دومی.

مثال دوم: تقدم الادلة حجیة الامارات علی الادلة حجیة الاصول الشرعیه. آنها که می گویند تقدم ادله امارات بر ادلۀ اصول به نحو حکومت است حکومت را باید به تعبیر بنده حکومت قهریۀ محضه بدانند، یک دلیل آمد گفت بینه حجت است، دو نفر آمدند به شما خبر دادند که این لباس نجس است، بینه این ها را، حرف این ها را قبول کن، این مثل ان است که خودت بدانی که این لباس نجس است، حالا هم که دو نفر امدند گفتند هذا الثوب نجس. این وزانش و جایگاهش همان علم توست. مثل آن علم توست، پس دیگر لطفا التفات بفرمایید استصحاب بقاء طهارت را در این ثوب نکنید، نگویید به جنگ آمد با بینه بر نجاست، چه چیز؟ استصحاب طهارت. جنگی نیست. بله این می گوید این نجس و ان می گوید پاک. اما در عین حال جنگ خون ریزانه ایی در این جا نیست. تا سر و کلۀ امارۀ بر نجاست پیدا شد آقای استصحاب طهارت می گوید با اجازۀ شما رفتم منزل بخوابم، من دیگر کاری ندارم الان تکلیف از من ساقط است الان وقتی است که بیینه خود نمایی بکند.

پس حکومت پیدا کرد البینة دلیل حجیة الامارة یا بفرمایید صدق العادل بر چی؟ بر استصحاب طهارت ثوب در مثال ما. اگر استصحاب را از اصول شرعیه بدانیم این جا مثال شد برای حکومت قهریه محضه.

پس مثال دوم؛ تقدم امارات بر اصول، طبق نظر انها که می گویند حکومت است این گونه تفیسرش می کنیم. این می شود حکومت قهریه محضیه.

اما حکومت قهریۀ ایجادیه. من این اسم را با اجازۀ مرحوم آقای روحانی بر آن حکومت قسم اول ایشان می گذارم. و آن را جزء اقسام حکومت قهریه می دانم. اما نه حکومت قهریۀ محضه. بلکه یک نحوه ایجاد در کار است. متن قانون گفته است، یجوز بیع المملوک. تو هر چیزی را که مالک بشوی. می توانی بفروشی. تمام. این ماده قانون دیگر حالت انتظاریه ایی در قانونیتش نیست. حال در همین کتاب قانون شریعت می گردید به این جمله بر می خورید من حاز ملک، کسی که حیازت کند از زمینی مالک می شود ای هم حالت انتطاریه ایی در قانونیتش ندارد نه این ای و اعنی در کار دارد و لو در تقدیر، نه ان ای و اعنی در تقدیر دارد، هیچ کدام. دو قانون مستقل است، منتها نه مثل دو تا قانون مستقلی که گفتم که هیچ کاری با هم نداشته باشند. این بگوید مالیات لازم است او بگوید خروج از کشور گذرنامه می خواهد. این بگوید به مهمان من سلام کن او بگوید برو از بازار گوشت بخر. مثل آنجا نیست.

شما که در مقام حقوق دادن، در مقام مفسر قانون نشسته ایید، نگاه فوقانی به این دو قانون می کنید، این دو قانون می توانید به گونه ایی ببینیم که یکی برای دیگری فردی ایجاد می کند، یکی برای دیگری مصداقی ایجاد می کند؛ لذا اسمش را گذاشته اند ایجادیه. حکومت قهریه است نه قصدیه، محضه هم نیست مثل ان سببی و مسببی و امارات و اصول، بلکه یک قانون فردی را برای قانون دیگر ایجاد می کند، برای شما مفسر قانون مجتهد که نشستی به آن بالا و این قوانین را داری تجزیه و تحلیل می کنی می بینی این ها خدا وکیل از هم جدا نیستند، بگوید تو راه خودت را برو، من راه خودم. نه اگر من حاز ملک درست شد. اگر من حاز ملک درست شد، یک مصداق برای ملکیت ایجاد می شود، حالا یک مصداق برای ملکیت ایجاد شد، آقای یجوز بیع المملوک می گوید پس جایز است آن حیازت شده را بفروشی، بپرسم چرا جایز است حیازت شده را بفروشم؟ می گوید چون حیازت شده مملوک است. آن دلیل گفت مملوک است دیگر، حال که مملوک است بفروشش. این را هم اسمش را بگذارید حکومت، آسمانی به زمین و زمینی به آسمان نمی رود و ثمره هم دارد گاهی می بینید دو دلیل هیچ کاری با هم ندارند، شارحا و مشروحا، ناظرا و منظورا، مفسِرا و مفسَرا، حاکما و محکوما و هیچ اعنی و ای در لفظ که نیست حتی در تقدیر هم نیست، ولی جدای از هم نیستند، جدای محض نیستند، نظارت به معنای قصدیه هم نیست، قهریه محضه هم نیست، بالاخره این فردی را برای آن ایجاد کرد.

من حاز ملک شد حاکم و یجوز بیع المملوک شد محکوم.

**[حکومت قصدیه و اقسام سه گانه آن]**

حالا می آییم سراغ حکومت قصدیه. حکومت قصدیه را تا به حال هر چی شنیده اید می گویند دو قسم است اما بالتوسعه و اما بالتضییق.

**[حکومت قصدیۀ تحدیدیه]**

من اینجا یک فرد دیگری را اضافه می کنم که راهگشاتر است، می شود این ها را داخل در هم کرد ولی این تقسیم بندی راهگشاتر است. و آن تحدید (حد معیّن کردن ) است. حکومت بالتوسعه را مثال زدید به الطواف بالبیت صلاة مثلا. حکومت تضییق را مثال زدید به لا ربا بین الوالد و الولد.

اما تحدید چیست؟ تحدید به نظر من بعضی از موارد لسان، لسان حاکم است اما قانون گذار در دلیل حاکم در مقام بیان جزء شرط یا مانع است. حال شما این را بر می گردایند به توسعه و یا تضییق اشکالی ندارد ولی من می خواهم جدایش کنم و مستقل باشد چون کار رویش داریم. حکومت قصدیه تحدیدیه. لا صلاة الا بفاتحة الکتاب. یک وقت من می آیم می گویم فاتحه اکتاب جزٌ من الصلاة این مثال، مثال حکومت نیست، یک وقت می آیم می گویم لا صلاة الا بفاتحة الکتاب، این لسان، لسان حکومت است، جزء درست می کند.

لا رضاع بعد الفطام، یعنی شرط محرمیت رضایی این است فطام یعنی از شیر گرفتن حاصل نشده باشد. این بیان شرط است.

لا صلاة فیما لا یاکل لحمه، یعنی ما لا یأکل لحمه مانع نماز است. تحدید کردیم، حد معین کردیم، جزء و شر و مانع بیان کردیم منتها به لسان حکومت، این "لا" ها لسانشان لسان حکومت است و به قول آقای سیستانی اعتبار ادبی.

این هم شد حکومت قصدیۀ تحدیده که حد معیّن می کنیم، بله ممکن است این حد یک تضییقی هم بالمآل حاصل بشود اما این با ان حکومت تضییقیه که مثال میزنید به لا ربا بین الوالد و الولد فرق خواهد کرد.

می ماند حکومت قصدیه در ناحیۀ توسعه و حکومت قصدیه در ناحیه تطبیق. این یک بحث مستقلی می طلبد ان شاء الله فردا عرض خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین